

# تبیین جایگاه عقل در مثنوی مولوی و دلالت‌های تربیتی آن

نویسندگان: دکتر محسن فرمهینی فراهانی<sup>۱\*</sup>، دکتر مهدی سبحانی نژاد<sup>۲</sup> و زینب مهدوی<sup>۳</sup>

۱. استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه شاهد

۲. دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه شاهد

۳. کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد

\*Email: farmahinifar@yahoo.com

## چکیده

بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان و متفکران، به ویژه آنان که برخاسته از فرهنگ و تمدن غنی و پربار ایران است، می‌تواند نتایج مهم و مفیدی در عرصه تعلیم و تربیت داشته باشد. مهم‌ترین و بارزترین نتیجه آن، بی‌نیازی از فرهنگ و راهکارهای وارداتی است که معمولاً در پشت آن‌ها اهداف استعماری، نهفته است. در این نوشتار آراء و آموزه‌های مولانا جلال‌الدین بلخی مورد بررسی قرار گرفته است. روش پژوهش تحلیلی - استنتاجی است. به این منظور، ابتدا به تبیین جایگاه عقل در مثنوی پرداخته شد. نقش و تأثیر عقل در تربیت انسان، مورد بررسی قرار گرفت و سپس دلالت‌های تربیتی آن از مفروضات فلسفی مولانا، استنباط شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که مولانا به دو نوع عقل اعتقاد دارد. او با عقل جزئی، مخالف اما عقل کلی را لازمه تکامل انسان می‌داند و نقش اساسی آن را به ویژه در عرصه تربیت، غیر قابل انکار می‌داند. دلالت‌های تربیتی در چارچوب اهداف، اصول و روش، ارائه شد. هدف بنیادین در تربیت عقل، رسیدن به عقل کلی و قرب الی‌الله است و هدف‌های میانی آن، اندیشه ورزی و عمیق شدن در آفرینش و پرورش عقل جزئی و تحصیلی است. اصول تربیتی آن عبارتند از: اصل تفکر و تعقل، پاک‌ی و پالایش نفس، اختیار و آزادی اراده، مسئولیت‌پذیری، رعایت تفاوت‌های فردی در میزان درک و فهم، نیاز به پیروی از راهنما و مربی، خودکاو و خودسنجی، مشورت و هم‌فکری، اصل اهمیت تجربه و نیز روش‌های تربیتی منتج از آن عبارتند از: روش پرسشگری فعال، محبت و عشق ورزی، سیر و سلوک یا ریاضت نفس، اطاعت و احترام به استاد یا مربی، روش تحقیقی، مشاهده و مراقبه، روش انزوا و خلوت‌گزینی.

**کلید واژه‌ها:** مولانا، تعلیم و تربیت، عقل کلی، عقل جزئی، مثنوی، دلالت‌های تربیتی

## مقدمه

آفرینش انسان به گونه‌ای است که سیما و سیرتش، دنیا و آخرتش، با تعلیم و تربیت ساخته و پرداخته می‌شود و به کمال وجودی شایسته حال خود می‌رسد؛ زیرا تا انسان خویشتن را نشناسد و رابطه خود را با جهان و خلق و خالق نیابد و نداند که به سوی کدامین مقصد در حرکت است هرگز هویتی انسانی نخواهد داشت و این موهبت تنها در پرتو تعلیم و تربیت به دست می‌آید. به همین سبب بسیاری از علمای دیگر، تعلیم و تربیت را «اشرف صناعات» و برترین دانش‌ها دانسته‌اند. مشخصه یک جامعه سالم و رشد یافته، تنها داشتن موقعیت جغرافیایی خوب و معادن متنوع و منابع مالی نیست، بلکه نظام تعلیم و تربیتی زنده و مترقی است که انسانهای آزاده، مستقل، خلاق، مبتکر و تلاشگر می‌سازد تا جامعه را در زمینه‌های علوم، صنایع، اقتصاد، سیاست و غیره از عقب ماندگی نجات دهند. زیرا همه اصلاحات و فعالیتها، به وسیله اندیشه و تلاش انسان انجام می‌گیرد و وقتی او صالح و سالم پرورش یافت همه چیز بخوبی ساخته می‌شود. [۱] یکی از راهبردهای بنیادی در ایجاد پویایی در تعلیم و تربیت و فراهم کردن زمینه شکوفایی و رشد همه جانبه افراد، بهره‌گیری و استفاده از آثار و اندیشه متفکران و مریبان بزرگ در عرصه‌های تاریخی است.

انسان وقتی به این همه آثار علمی، فلسفی، ادبی، پژوهشی در طول تاریخ بشر نگاه می‌کند، به تعدادی بر می‌خورد که در پهنه تاریخ اندیشه جاودان مانده‌اند، در نتیجه نام خالق آن آثار نیز جاویدان شده است. اما بسیاری دیگر در تاریخ به فراموشی سپرده شده و از یادها رفته‌اند. آیا جاودانگی این آثار در نبوغ آفریننده آن بوده‌اند؟ مسلماً اولین جواب این است که تا صاحب اندیشه‌ای از نبوغ برخوردار نباشد، اثر علمی، فلسفی، هنری و پژوهشی او ماندگار نخواهد بود [۲]. یکی از نمایندگان پیشرو در این عرصه، جلال‌الدین مولوی است که اندیشه‌های گرانبهایش را درباره انسان و تربیت او در کتاب مثنوی بیان نموده است. کتابی که آنرا قرآن

پارسی خوانده‌اند. خود مولانا بارها به شباهت صوری و معنوی کتابش با قرآن اشاره می‌کند: همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم در اوست مثنوی ما دکان وحدتست غیر واحد هر چه بینی آن بت است [۳]

بویژه با ظهور نحله‌ها و رویکردهای نوین فکری، فلسفی و تربیتی در نیمه دوم قرن بیستم و سالهای اخیر، مباحثی چون پدیده جهانی شدن و نفی ویژگیهای ملی و قومی، فن آوری اطلاعات و فشرده شدن اطلاعات و تغییرات سریع آن و شکسته شدن مرزهای مکانی و زمانی، روند تعلیم و تربیت را با چالش روبرو کرده است. لذا پشتیبانی از آثار فکری، ملی و اسلامی اندیشمندانی همچون مولوی، سازگار نمودن آنها با نکات مثبت و سازنده تحولات اخیر و تقویت میراث فرهنگی و ارزشی در مواجهه و چاره اندیشی با نکات منفی آنان، می‌تواند گره‌گشای روند روز افزون پیدایش دگرگونی‌های دوران معاصر و تضادهای ناشی از آن باشد. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، یکی از نمونه‌های انسان کامل در تمام اعصار است و سخنانش گره‌گشای کاستی‌های تربیت امروز است. سخنانی که هنوز تازگی و طراوت خویش را حفظ نموده است. با توجه به این که مولانا یک عارف نامی ایران نیز است ابتدا مرور کوتاهی بر جایگاه عقل در عرفان اسلامی می‌پردازیم. عرفان طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب‌نظران است که بر خلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال. این طریقه در بین مسلمانان تا حدی مخصوص صوفیه است و در نزد سایر اقوام بر حسب تفاوت مراتب و به نسبت ظروف زمانی و مکانی خاص نام‌های مختلف دارد که آن همه را امروز تحت عنوان میستی سیزم (Mysticism) یا معرفت اهل سرّ می‌شناسند. در واقع عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف ناپذیر که در آن حالت برای انسان این احساس پیش می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی واسطه با وجود مطلق یافته است.

همان طور که نتیجه گرفته می‌شود، در نظر عارفان، این عقل جزئی است که با آن مخالفند و یکی از دلایل مخالفت عارفان با فیلسوفان، ماندن در سطح عقل جزئی و علوم استدلالی و ظاهری است. عطار یکی از عارفانی است که معتقد است کلام و سخن عشق و حق و حقیقت را نمی‌توان با استدلال‌های جزئی و حسابگرانه شنید، بلکه سخن عشق و سخن حق را با گوش دل و از راه عشق می‌توان دریافت. او در منطق الطیر در قسمتی خطاب با یکی از پرندگان بنام موسیجه چنین می‌گوید:

[۱۰]  
 خه خه‌ای موسیجه موسی صفت  
 خیز موسیقار زن در معرفت (۶۱۵)  
 هم ز فرعون بهیمی دور شو  
 هم به میقات آی و مرغ طور شو (۶۱۸)  
 پس کلام بی زمان و بی خروش  
 فهم کن بی عقل بشنو نه به گوش (۶۱۹)

دومین وادی عرفان از نظر عطار عشق و پس از آن معرفت است که در واقع با همان عقل ستایش شده و معاد اندیش کسب می‌شود. عطار عشق را قبل از معرفت ذکر می‌کند زیرا معتقد است که چه بسا سالک ره صد ساله را یک شبه با مدد عشق طی کرده و به مقصد رسد او در منطق الطیر درباره عشق می‌گوید:

عشق اینجا آتشست و عقل دود  
 عشق کامد، در گریزد عقل زود (۳۳۴۳)  
 عقل در سودای عشق استاد نیست  
 عشق کار عقل مادر زاد نیست (۳۳۴۳)

عقل مادر زاد، عقل بالفطره که راهبر انسان به کمال معرفت و شناخت نیست و به نظر عطار موجد این همه اختلاف است، تکیه بر عشق و دل است که عارف را به مقصد می‌رساند، زیرا با عشق و محبت تضادها از بین می‌رود و به قول مولانا «تلخ‌ها شیرین می‌شود» و عارف یکسو و یکسان می‌نگرد و به هر طرف که رو می‌کند جمال او را می‌بیند.

شیخ نجم الدین رازی صاحب کتاب مرصادالعباد، در رساله «عقل و عشق» پس از بیان چگونگی آفرینش و موجودات توسط خداوند علت برتری انسان بر سایر

این احساس البته حالتی است روحانی، ورای وصف و حد، که در طی آن عارف ذات مطلق را نه به برهان، بلکه به ذوق و وجدان درک می‌کند. [۷]

عارفان فلسفه را مردود شمرده‌اند و پیوسته مریدان را از توسل و تمسک به آن بر حذر داشته‌اند و گویند که: حقایق عالم را با علوم ظاهری خاصه فلسفه که ساخته و پرداخته ذهن بشر و امری است قراردادی نمی‌توان درک کرد و توجه به آن جز بیراهی و گمراهی نتیجه دیگری ندارد. [۸]

در باب عقل نیز نظراتی متفاوت از فیلسوفان دارند. به اعتقاد عارفان عقل مقدمه رسیدن به کمال است، چنان که در نظریات شیخ اشراق دیده شده که حکمت بحثی و علوم عقلی مقدمه حکمت ذوقی و کشف و شهود است در عرفان، اراده و اختیار و تعقل و آگاهی و توان آفرینش‌های فکری و هنری و آرمان‌خواهی، کلیدهای اصلی خزاین اسرار الهی و سازنده ابعاد شخصیت والای انسان و جنبه‌های نیمه آسمانی بودن او هستند. انسان نماینده خدا، جانشین وی، همانند وی و دارای خصائص اخلاقی خدا و امانتدار او است. او برای تکامل شخصیت خویش و دستیابی به سعادت پایدار، باید از مراحل دشوار بگذرد و مس وجود را با کیمیای تزکیه و تعلیم به زر کمال که آراسته به اخلاق الهی است مبدل کند. [۹] در مرآت العشاق آمده است: «عشق را بر باطن و حقیقت عقل اطلاق نمایند. بدان که روح را دو اعتبار است: یکی توجه او به عالم وحدت و کشور قدس، روح را به این اعتبار عشق خوانند، گاهی عشق را بر نفس توجه و انجذاب روح به جانب وحدت هم اطلاق کنند. و اعتبارشان آن است که روح چون متوجه عالم کثرت گردد جهت بسط علم بر کثرات، در این اعتبار هم دو نوع صورت معتبر است: یکی آنکه ادراک حقایق کلیه معانی مجرده قدسیه نماید و به این اعتبار «عقل معاد» گویند. دوم آنکه مدرک احوال جزئیات و اعمال حسی و مادیات باشد به این اعتبار آن را «عقل معاش» و «عقل جزوی» گویند، این نوع عقل را با عشق تباین و تضاد است.»

فلسفه نمایان گردد در کار مردانی که هیچ منزلی را سر منزل مقصود نمی گیرند، جلوه گر می شود. همان شوری که عارفی چون مولوی را بر آن می دارد تا از «ساختن و گذاختن بت‌ها» سخن بگوید، و سر حلقه رندان جهان، حافظ را بر آن می دارد تا عارف را به آتش زدن خرجه فرا خواند.[۶]. این پژوهش جایگاه عقل در دیدگاه مولانا و دلالت‌های تربیتی آن را مورد بررسی قرار می دهد.

### سؤال های پژوهش

- ۱- جایگاه عقل در مثنوی مولوی چیست؟
- ۲- نقش و تأثیر عقل در تعلیم و تربیت در مکتب عرفانی مولوی چگونه است؟
- ۳- دلالت های تربیتی دیدگاه مولانا در مورد عقل چیست؟

### روش پژوهش

روش پژوهش حاضر تحلیلی استنتاجی است بدین شکل که نخست مصداق‌های عقلی موجود در مثنوی مشخص گردید سپس با توجه به این مصداق‌ها معانی و مراتب مختلف عقل مورد بررسی و دیدگاه مولانا مورد تحلیل قرار گرفته و بر اساس تحلیل‌های انجام گرفته یافته‌های پژوهش استنتاج شده و در نهایت به عنوان دلالت‌های تربیتی بیان شده است.

### یافته‌ها

در رابطه با پاسخ به پرسش یک پژوهش (تبیین عقل از نگاه جلال الدین در مثنوی) باید گفت: در بررسی دیدگاه جلال الدین در باره عقل، در محتوی شش دفتر مثنوی، به موارد متفاوت و گوناگونی اشاره شده است، او در نود و پنج موضع از مثنوی درباره عقل سخن گفته و آن را در بیشتر جاها ستوده و گاهی نیز مذمت کرده است، عقلی که او و دیگر صوفیان نکوهش می کنند، گاه آن را عقل خردک نگرش و حسابگر در امور دنیای خوانند، عقلی که مصلحت شخصی و آنی را بر مصلحت کلی و پایدار ترجیح

موجودات حتی فرشتگان را عقل می داند. وی معتقد است انسان قابلیت بدست آوردن دو نوع کمال را دارد، یک نوع آن در بین سایر موجودات مشترک است، اما نوع دیگر ویژه انسان است او آنچه که مشترک است را خاصیت جمادی و نباتی و حیوانی و شیطانی و ملکمی می داند که در انسان به کمال وجود دارد و همچنین عقل را در میان انسان و فرشته مشترک می داند، منتها آن چه که انسان را از سایر موجودات، بویژه همین فرشتگان ممتاز می سازد، در قبول فیض عقل است که در فرشتگان قابل ترقی نیست، اگر چه هر کدام از آنها در پذیرش فیض عقل دارای مقام و مرتبه‌ای مخصوص به خود است اما انسان در پذیرش فیض عقل قابل ترقی است و آنچه آن را میسر می سازد تربیت است که آن را از بالقوه به بالفعل تبدیل می کند.[۱۱]

درباره ماهیت عقل از دیدگاه عرفان کمتر بحث علمی شده است و در عرصه تعلیم و تربیت نیز کمتر پیش آمده است که دیدگاه یک عارف، در حوزه تربیت عقلانی مورد بررسی قرار گرفته باشد. علم الهدی، بررسی اندیشه تعالی و هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا و کارل یاسپرس را مورد مطالعه قرار داده است [۲۱]. شجری، در مقاله خود ستایش و نکوهش عقل در مثنوی را بررسی کرده [۲۲] و سجادی، به قرابتها و پارادکسهای ممکن بین آموزه‌های تربیتی مولوی و پست مدرنیسم پرداخته است [۱۶]. سجادی به پیش فرض‌های فلسفی مولانا را بررسی نموده است [۱۷]. اما این پژوهش ضمن تبیین جایگاه عقل در مثنوی؛ به استنتاج دلالت‌های تربیتی موجود در آن می پردازد و آنها را در قالب اهداف، اصول و روش ارائه می کند. در این معنا که مفهوم عقل در مثنوی بسیار متفاوت به کار رفته، ضمن بیان این تفاوت ها، به مراتب مختلف و کاربرد هر بخش طبق دیدگاه مولانا پرداخته می شود و سپس نکات تربیتی آن بررسی می شود. بدیهی است که عقل از مهمترین راه های شناخت و معرفت انسان است و همواره بر آن تأکید شده است. شوق به شناسایی و سیر به سوی روشنایی بیش از آن که در سیستم‌های عظیم

می‌دهد و برای رسیدن به آرزو، ارتکاب هر ناپسند و نامشروع را موافق حق و عدل می‌پندارد، این همان عقل است که آن را زیرکساری و مکرانگیزی و شیطننت می‌خوانیم ولی عقلی که مایه رستگاری و نجات است باید با ایمان و راستی و درستی و خداشناسی همراه و هم آهنگ باشد و آنچه در تعبیرات شرعی می‌خوانیم غالباً درباره این گونه خرد و خردمندی است. گاه نیز مراد صوفیان عقل بحثی است، عقل آن کسی که به علوم و افکار موجود قناعت ورزد و بجای طلب حقیقت با هر نکته تازه و هر فکر نو آیین به لجاج می‌خیزد و از بحث علمی در عوض وسعت نظر ستیزه می‌آموزد و در دنیای تنگی که دیگران برای او ساخته اند در بند و زندانی می‌ماند و چنان که مانند آن را در بسیاری از مردم حکمت خوان و اصول منطق دان می‌توان دید. [۱۲].

نگاه منفی همچنین با نامهای دیگری مانند: عقل جزئی، معاش اندیش، زیرک، حسابگر، بحثی، استدلالی، مکسی و مصلحت اندیش در محتوای تمثیل‌ها و داستانهای مثنوی آمده است. مولانا پیامهای تربیتی و عرفانی خویش را بدین طریق بیان فرموده است. نگاه مثبت و ستایش شده که با نامهای عقل کلی، عقل کل، عقل عقل، عقل شریف، عقل وهبی، معاد اندیش، عقل انسانهای کامل، انبیاء و اولیاء الله و عقل ایمانی است و همواره مولانا از آن به نیکی و دوستی یاد می‌کند، اصولاً حقیقت انسان را اندیشه می‌داند. بدین شکل مولانا درباره دیدگاه خود با این مضامین و بکارگیری واژه‌های دیگری چون خرد، فلسفه، بحث و قیاس یا زیرکی و استدلال و ... نظر خویش را بیان می‌کند. او معتقد به مراتب متفاوت وجود عقل در میان انسان است، حتی وجود آن را در تمام موجودات صادق می‌داند. او هر موجود را به اندازه استعداد تعیین شده از شعور و عقل برخوردار می‌داند، اما معتقد است انسان به عنوان برترین موجود خلقت بطور ویژه ای از عقل بهره مند است، ظرفیت آدمی را به دلیل دارا بودن عقل و خرد نا محدود می‌داند. انسان به واسطه آن می‌تواند از ملائک هم بالاتر رود و یا بلعکس با وجود داشتن همین عقل از

حیوانات هم پست تر شود. بطور کلی به اعتقاد مولانا، عقل تا آن جا خوب است که انسان را بر دروازه های معرفت حقیقی ببرد. مولانا در فیه مافیه در این باره می‌فرماید: «چون بر در پادشاه رسیدی، عقل را طلاق ده، که این ساعت عقل زیان توست و راهزن است. چون به وی رسیدی، خود را به وی تسلیم کن. تو را با چون و چرا کاری نیست، مانند بیمار، عقل او چندان نیک است که او را بر طبیب آرد. چون بر طبیبش آورد، بعد از آن عقل او در کار نیست، و خویشتن را به طبیب باید تسلیم کرد» [۱۳].

همان طور که پیش تر گفته شد، مولانا به ضرورت و لزوم عقل و استفاده از آن توسط انسان تأکید کرده است. وی عقل را وسیله تشخیص سره از ناسره می‌داند که همچون چراغی روشن کننده راه در تاریکی است. بدون آن انسان در گودال نفسانیات می‌افتد:

ای خنک چشمی که عقلستش امیر

عاقبت بین باشد و حبر و قریر (۶/۲۹۶۶)

فرق زشت و نغز از عقل آوری

من ز چشمی کز سیه گفت و سپید (۶/۲۹۶۷)

در این همین حیطه مولانا می‌فرماید، گاه عقل قادر به تشخیص نیست و به کمک وحی، یعنی انبیاء و راهنمایی اولیاء الله نیاز دارد:

عقل کامل را قرین کن با خرد

تا که باز آید خرد ز آن خوی بد (۵/۷۳۸)

چونکه دست خود به دست او ده

پس ز آکلان بیرون جهی (۵/۷۳۹)

عقل در واقع تعدیل کننده تصمیماتی است که انسان با نفس امّاره خویش می‌گیرد و آنها را به حالت تعلیق در می‌آورد و مانع اجرای آنها می‌شود زیرا مایل نیست روح مجرد و گوهر گرانبهای انسان آلوده دنیا و مظاهرش گردد، به همین دلیل پیوسته هوشیار و مراقب نفس و منویات اوست، البته مراد از عقل، عقل دور اندیش، سعادت طلب و معاد اندیش است، در واقع، حقیقت جهان هستی است و تمام نمودهای جهان تجلی صورت عقل کل به شمار می‌آید:

افراد خود را تحت راهنمایی انسانهای کامل و خردمند قرار دهند تا عقلشان به مرتبه عقل معاد اندیشی برسد:

وآن خری کز عقل جو سنگی نداشت  
خود نبودش عقل و عاقل را گذاشت (۴/۲۱۹۳)  
می رود اندر بیابان دراز  
گاه لنگان آیس و، گاهی به تاز (۴/۲۱۹۵)  
شمع نه، تا پیشوای خود کند  
نیم شمعی نه، که نوری کد کند (۴/۲۱۹۶)  
عقل کامل نیست، خود را مرده کن  
در پناه عاقلی زنده سخن (۴/۲۱۹۹)

همین طور که در ابیات دیده می‌شود مولانا سر فصل تازه‌ای در باب عقل و مراتب آن می‌گشاید. این جاست که به دسته بندی مورد نظر مولانا از عقل پی برده می‌شود، گاه آنرا ستوده و گاه آنرا نکوهش می‌کند، او عقل کل، عقل انسانهای کامل، باطن بین و معاد اندیش را مورد ستایش قرار می‌دهد که با عنایات الهی حجاب‌های مادی را دریده‌اند و تجلیات حق را مشاهده می‌کنند. عقل جزئی، عقل معاش اندیش، دنیا طلب، ظاهر بین، بحثی و استدلالی را نکوهش می‌کند و صاحبان این نوع عقل را انسان‌هایی می‌داند که دنیا، آنها را صید خود می‌کند، پرده‌های غفلت، عقل حقیقی آنها را پنهان می‌کند در نتیجه از کمال حقیقی غافل می‌مانند. در تمام ابیات مربوط به این عقل، مولانا هشدار می‌دهد که انسان گوهر خرد خویش را قدر بدانند. ارزش آن را درک کند تا اسیر تعلقات و ظواهر دنیا، عالم ملک که عالم سفلی است، نگردد.

مولانا عقل و دل را متعلق به عالم بالا می‌داند که در حجاب جسم مستور شده‌اند، او عقل را از عالم مجردات دانسته و آنها را مادی نمی‌داند، لذا آنرا می‌ستاید زیرا سبب ترقی روح آدمی است، اما انسان باید با کوشش و ریاضت نفس آن را از حجاب نفسانیات و ماده در آورده و از رنگ و لعاب دنیوی پاک کند تا نور آن او را دوباره به عالم بالا برگرداند.

مولانا این شعور و قوه تشخیص را در تمام موجودات مساوی می‌داند. حتی جمادات را به اندازه موجودیت خویش برخوردار از این شعور و تمییز می‌داند.

این جهان فکرت است از عقل کل  
عقل، چون شاه است و صورت‌ها رسل (۲/۹۷۸)  
مولانا این عقل را به منزله روح و صورت عالم را  
به منزله کالبد آن می‌داند، مانند همه فیلسوفان مسلمان  
عقل را صادر اول از خدا می‌داند:

کل عالم صورت عقل کل است  
کوست بابای هر آنک اهل قل است (۴/۳۲۵۹) یا:  
خلق بی پایان ز یک اندیشه بین  
گشته چون سیلی روانه بر زمین (۲/۱۰۳۲)

مولانا معتقد به مراتب عقل است، او در مراتب ادراکات و قوه عقل و فهم در بین انسان‌ها تفاوت قائل است، به عنوان مثال، انسان‌هایی هستند که مرتبت عقلی آنها بالاتر است، همانند بازی شکاری، سریعتر به عالم معنا و حقیقت می‌رسند. انسانهای دیگر، سالها در کشف معقولات و براهین عقلی، عمر صرف می‌کنند و دیرتر به عالم معنا می‌رسند. کسانی دیگری هم وجود دارند که هرگز از صورت‌های ظاهری بالاتر نمی‌روند.

مولانا می‌فرماید انسان موجودی است که نیمی از وجودش که در حقیقت وجود روحانی و ملکوتی اوست مایل به عالم علوی و عالم عقول و مجردات است. نیم دیگرش به عالم سفلی و پست که همان نفس اماره است تمایل دارد و در پی کسب لذت و بهره مندی از نعمتهای عالم مادی هستند.

مولانا انبیاء و اولیاءالله را انسان‌های کامل می‌داند که در بالاترین مراتب عقل قرار دارند. آنها را با تعبیراتی چون عقل عقل، عقل کل، پیر عقل، خضر، عقل کامل یا عاقل و ... می‌خواند. گروهی را نیمه عاقل یا نیمه کامل می‌داند که هنوز در مسیر سیر و سلوک و رسیدن به حقیقت، تحت ارشاد قطب زمان خویش یا انسان کاملی هستند.

او گروه دیگر را فاقد عقل حقیقی می‌داند. در واقع انسان‌هایی را که فریفته هواهای نفسانی و لذا بداند باشند یا در فکر کسب معاش و جمع آوری ثروت یا کسب علوم ظاهری و تقلیدی، در جهت رسیدن به جاه و مقام می‌کوشند. او آنها را صاحبان عقل جزئی می‌داند. تعبیرات عقل جزوی، معاش نگر و مکسبی و ... را برای این دسته بکار می‌گیرد. مولانا هشدار می‌دهد که این

واگر خدا اراده کند؛ انسان، برترین موجود آفرینش را فاقد شعور و عقل می‌سازد. بر او قهر می‌گیرد و قوه تشخیصش را می‌ستاند. این شامل انسانهایی است که به هوش و تفکر خویش مغرور می‌شوند، خود را فعال مایشاء می‌بینند و منکر پیامبران و آیات حق می‌شوند. خداوند هوش و عقل را به آن جمادات از رحمت خویش عطا می‌کند، بلعکس همان عقل را از انسانهای فرو رفته در دام شهوات می‌ستاند زیرا آن را در جهت رسیدن به زندگی حقیقی و شناخت اسرار باطنی به کار نبرده‌اند.

مولانا این موضوع را به شکل داستان و تمثیل بسیار جذاب و عبرت آموز مطرح می‌کند، آن را قالبی برای طرح آموزه‌ها و نکته‌های تربیتی خود را می‌سازد. بعنوان مثال در دفتر چهارم، شکافته شدن رود نیل را به فرمان خدا و با عصای بی جان حضرت موسی را ذکر می‌کند. یا جریان به ناله در آمدن ستون مسجد حنانه، زمانی که پیامبر دیگر به آن تکیه نمی‌کند، بجای آن بر منبر می‌نشیند، همین امر ستون مسجد حنانه را ناراحت می‌کند که از خدمت به پیامبر محروم مانده است. یا در دفتر اول، سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم که به فرمان نمرود افروخته شده بود، همین مطلب در مثنوی به زیبایی به تصویر کشیده می‌شود و نمرود را به حیرت می‌افکند که چرا آتش طبق طبیعت خود عمل نمی‌کند. این قدرت خداوند است که گاهی بعضی از پدیده‌های طبیعی علی‌رغم ذات خود رفتار می‌کنند بطوریکه عقل انسانی از پذیرش آن در می‌ماند و این برخلاف محاسبات عقل نظری و زیرک و استدلالی است.

در معرفت شناسی مولانا، راه‌های شناخت انسان حواس، تجربه، عقل و از همه بالاتر و برتر عشق و شهود می‌داند. قوه خیال، وهم، حافظه و حس مشترک را قوایی می‌داند که به شناخت کمک می‌کند. او حواس را شایسته شناخت معرفت حقیقی نمی‌داند زیرا حواس خطا می‌کنند و آنچه که خطا پذیر باشد را شایسته شناخت نمی‌داند:

چشم حس را هست مذهب اعتزال

دیده عقل است، سنی در وصال (۲/۶۱)

سخره حس اند اهل اعتزال

خویشن را سنی نماید از ضلال (۲/۶۲)

هر که در حس ماند، او معتزلی است

گر چه گوید: سنی ام، از جاهلی است (۲/۶۳)

هر که بیرون شد ز حس، سنی وی است

اهل بینش چشم عقل خوش پی است (۲/۶۴)

مولانا هر کسی را که از کمند حواس ظاهری رهیده باشد، سنی حقیقی می‌خواند، منظور او از سنی واقعی اهل شهود است. او در جایی دیگر از مثنوی می‌گوید:

چشم حس همچون کف دست ست و بس

نیست کف را بر همه او دسترس (۳/۱۲۶۹)

چشم دریا دیگرست و، کف دگر

کف بهل، وز دیده دریا نگر (۳/۱۲۷۰)

حواس ظاهری بر تمام حقایق احاطه ندارد و فقط بخش کوچکی را مشاهده می‌کند، برای مشاهده کل حقایق باید با چشم دریایی به آن نگریست. مولانا به توجه فراتر از حواس ظاهری توصیه می‌کند و محسوسات را دشمن عقل می‌خواند. او همچنین قوه وهم را همانند حس قابل اعتماد نمی‌داند. مولانا وهم و ظن را آفت عقل جزوی می‌داند، زیرا خیالات و وهم، عقل جزوی را تاریک می‌کنند.

ابن سینا قوه واهمه را مشرف بر همه قوای نفس حیوانی می‌داند. در واقع قوه وهمیه در حیوان به منزله عقل در انسان است. حتی در انسان، خاصه مادامی که قوه عقل را بکار نمی‌برند، احکام صادره غالباً وهمی است نه عقلی [۹]

مولانا نیز معتقد است که قوه وهم در خطا می‌افتد، این تنها عقل است که می‌تواند رای درست را بدهد. او همواره بکار نبردن قوه عقل را مورد نکوهش قرار می‌دهد و به دوری از انسانهایی که از قوای عقلانی خویش استفاده نمی‌کنند توصیه می‌کند، وی آنها را با تعبیراتی چون احمق، نادان یا ابله خطاب می‌کند. عدم کاربرد عقل باعث مشکلات و دردسره‌های فراوان هم برای خود فرد و هم سایر افراد جامعه می‌شود، دوستی و همنشینی با احمقان انسان را از جاده کمال و خرد دور می‌کند. زیرکی صفت ویژه و بارز عقل جزئی یا معاش

بعهدده بگیرد. اما توقع بیجا از این عقل و افراط در پرستش آن، بشر را نه تنها از بهره برداری از اصول عالیه جهانی محروم ساخته، بلکه خود عقل نظری را هم از آن وظیفه واقعی که دارد برکنار نموده و وسیله‌ای برای انکار اصول عالیه انسانی گشته است. [جعفری] در این جا این پرسش مطرح می‌شود که چرا مردم با وجود داشتن عقل و درایت به جانب حقیقت و راه درست نمی‌روند:

خلق گوناگون با صد رأی و عقل

یک قدم آن سو نمی‌آرند نقل (۳/۲۰۲۳)

عاقلان و زیرکانشان ز اتفاق

گشته منکر زین چنین یاغی و عاق (۳/۲۰۲۴)

پاسخ این است که تا زمانی که تربیت نفس صورت نگیرد و عقل در خدمت سعادت حقیقی و تعالی قرار نگیرد، چشمان عقل در برابر حقایق بسته می‌ماند و به همین کسب ثروت و مقام به بهترین شکل در این عالم قانع می‌شود. پرورش و تربیت عقل است که قابلیت‌های آنرا آشکار می‌کند، آنگاه این پیامبر درونی و باطنی انسان می‌گردد. این عقل معاد اندیش که استعداد پیامبر درونی شدن را دارد که البته در اثر دل سپاری عقل معاش اش به نفس و فرامین آن در حجاب می‌ماند و نمود نمی‌یابد زیرا همان طور که پیش تر گفته شد عقل معاش اندیش یا مصلحت اندیش، در فکر معاش است. سود، زیان و رفاه مادی بزرگترین دغدغه این عقل است، چه بسا به راه‌های ناصواب می‌رود، به عنوان مثال دزدی می‌کند حال آنکه عقل حقیقی آن را سرزنش می‌کند. مولانا معتقد است که باید پیرو و مرشدی که عقل کل است برگزید تا خرد انسان از حجاب نفسانیات و فساد ناشی از آن‌ها رهایی یابد.

تنها راه آشکار شدن عقل ایمانی و معاد اندیش، تربیت نفس است. در واقع تربیت عقلانی از سویی محور ابعاد دیگر تربیت از جمله تربیت اخلاقی و اجتماعی است و از سویی دیگر، این ابعاد در هم تنیده اند. رهایی از خوی و خصلت حیوانی و بیزاری جستن از آن تربیتی اخلاقی است؛ اندیشیدن به این که بجز این زندگی ظاهری که در کارهای روزانه و تکراری خلاصه می‌شود که آن هم صرفاً در جهت تأمین نیازهای اولیه

اندیش است، مولانا می‌فرماید برای فهم اسرار الهی باید ابله شد، ابله‌ی در بعضی ابیات به معنای پشت پا زدن به تعلقات مادی و دنیوی و نصیحت‌های عقل ابزاری است که همواره آدمی را به مصلحت اندیشی دعوت می‌کند، ابله شدن و جام وجود خویش را از علوم تقلیدی و ظاهری خالی نمودن، شرط ورود به عالم اسرار الهی است. انسان تا زمانی که از دایره حواس و عقل حسابگر خویش فراتر نرود مانند موشی است که به لقمه‌ای قناعت کرده است و هرگز به لقمه‌های بزرگتر نمی‌رسد، انسان هم تا زمانی که پی به اصل و هستی خویش نبرد، قدمی برای رسیدن به جایگاه اصلی خویش بر نمی‌دارد و عقل و اندیشه اش هم تا همان مقدار اوج می‌گیرد.

بخشی از عقل جزئی، عقل معاش اندیش و دنیا طلب است. این عقل مدبّر در امور دنیوی، کسب معاش و روزی است. همواره سود و زیان مادی انسان را مد نظر دارد یا در اصطلاح زیرک و حسابگر است و برای رسیدن به مقصود حیل و نقشه طرح می‌کند. اگر صاحب این عقل اسیر نفس باشد، چنان در اجرای اوامر این عقل پیش می‌رود که بکلی در غفلت فرو می‌رود. زیرا گاهی اوقات حیل‌ها و تدبیرهایی که این عقل می‌اندیشد، آنقدر ناروا و نادرست است که نداشتن عقل، زیرکی و دیوانه بودن بهتر است و انسان‌های کامل ترجیح می‌دهند که بجای آن انسان عاقل و زیرک یک دیوانه باشند. مولانا معتقد است که استفاده منفی و نامطلوب از عقل سبب نابسامانی در اوضاع و احوال مردم می‌شود. در هر کاری باید تعادل حفظ شود، پیشرفت جامعه مدیون استفاده صحیح از علم و دانش موجود در قوای عقلانی است. انسانهایی هستند که با عقل و اراده خویش به آزار و اذیت هموعان خویش می‌پردازند، حال آنکه جانوران با وجود نداشتن قوه عقل و خرد هرگز هم نوعان خویش را آزار نمی‌کنند.

البته مولانا همین عقل را برای انسان لازم می‌داند. عقل نظری می‌تواند در درون ما حقایق را که از راه حواس به ذهن ما منتقل گشته است کاملاً تنظیم نموده آنها را بصورت قواعد و اصول کلی درآورد و از این راه در پیشبرد معارف درباره انسان بزرگترین نقش را



آورد. راهنمایی و گوش سپردن به نصیحت انسانهای کامل، راه بسیاری از اشتباهات را می‌بندد، به رشد و کامل شدن عقل انسان کمک می‌کند. مولانا می‌فرماید با عقل جزئی و استدلالی نمی‌توان به عالی‌ترین مدارج سیر و سلوک و شناخت خداوند رسید، عقل ابزاری و حسابگر از درک عشق عاجز است. در شناخت خداوند محدود است، لذا آن را انکار می‌کند زیرا با استدلال‌های عقلی سنخیتی ندارد. تعلیم و تربیت از نظر مولوی، متوجه حقایق متعالی بیرونی و برتر از خواست و اراده انسانی است که همان خداست. این نوع تعلیم و تربیت متوجه اهداف متعالی و نجات بخش است [۱۶]. در واقع هر دو نگاهی که به عقل در مثنوی وجود دارد در آموزش و سپس پرورش و تربیت ضروری می‌نماید. به نظر مولانا عقل نظری نوعی هدف واسطه‌ای است که زمینه بروز هدف‌های غایی را فراهم می‌سازد. کار او فقط استدلال است، از این جهت که در سطح طبیعی روح انجام وظیفه می‌کند، لذا از طوفان‌های اشتباه و خطا در امان نیست با این وجود مولانا عقل استدلال طلب را با تمام صراحت یک لطف خدادادی معرفی می‌کند:

این عصا چه بود قیاسات و دلیل  
آن عصا که دادشان؟ بینا جلیل

مبارزه مطلق با عقل نظری و اندیشه منطقی و استدلال تقریباً مبارزه با فطرت اصلی انسانیت است، زیرا خود این فطرت اصلی است که می‌گوید: برای فلان هدف فلان وسیله لازم است [۱۸]. عقل کلی نیز از یک سو هدف واسطه‌ای می‌باشد. زمانی که در نقش هادی و راهنما است و می‌خواهد زمینه مطلوب تربیت حقیقی را

فراهم کند هدف واسطه و وسیله ساز است. این واسطه می‌تواند مربی یا انسان دارای عقل کامل باشد. روند حرکت به سوی یک فهم حقیقی یا رسیدن به کل مستلزم به خدمت گرفتن تمام معرفت بشری است. از سوی دیگر وصول به ساحت عقل کل که به اعتقاد مولانا و سایر عارفان و نیز بسیاری از فیلسوفان مسلمان، نخستین بخشش نورانی حضرت حق است، هدف غایی

است، زندگی به نوع دیگری هم وجود دارد که هدف آفرینش انسان است. انسان باید از این مرحله بگذرد، به مبارزه جدی با نفس اماره برخیزد؛ نفسی که علت دور ماندن از اصل و حقیقت است. مولانا می‌فرماید باید بندگی کرد تا این عقل پیدا شود. بعبارت دیگر، در پرتو روشنایی مشعل هدایت عقل است که زمینه‌های تعالی اخلاقی فراهم می‌شود.

عقل از جنس عالم مادی نیست، بلکه نورانی و از عالم مجردات است. همواره انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد، اما نفس اماره تاریک است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چگونه عقل با این اوصاف مغلوب نفس می‌شود؟ مولانا پاسخ می‌دهد که چون عقل از جنس عالم دیگری است در خانه جسم غریب و مهمان است، بر عکس نفس از جنس عالم ناسوت است، در خانه تن صاحبخانه است، پس عقل باید مراقب باشد فریب نفس را نخورد تا هنگامیکه به سوی خانه اصلیش بازگردد.

در رابطه با نقش و تأثیر عقل در تعلیم و تربیت در مکتب عرفانی مولوی باید گفت:

تربیت از نظر مولانا مستلزم عقل ورزی است. عقل عنصری است که معنویت انسان را تضمین می‌کند. انسانی که تربیت بدنبال آن است، انسان عاقل است و در پی شناسایی واقعی یعنی جهان پیرامون و واقعیات و حقایق نهایی است. [۱۶]

دوستی و همنشینی با خردمندان بر معرفت می‌افزاید. مولانا حتی دوستی با دشمنان عاقل و خردمند را بهتر از دوستی و همنشینی با دوستان مهربان، اما نادان می‌داند.

مولانا به نقش بارز و ویژه مربی در تربیت آگاهی دارد و معتقد است که انسان برای طی کردن مسیر زندگی خویش به سمت کمال نیاز به مرشد و راهنمایی دارد که او را به سلامت از میان خطرات به مقصد برساند. انسان‌های عادی بخاطر نقص عقل (عقل جزئی) توان رفتن به چنین مسیر پر خطری را بدون راهنمایی انسان کامل ندارند چه بسا اندیشه و تدبیرشان در رویارویی با مشکلات درست نباشد و نتیجه عکس بیار

در نشانه‌ها و آفریده‌ها و بازبینی احوالات درونی و سلسله مراتب هستی، رشد و تکامل عقل را ممکن می‌سازد. ژرف اندیشی مداوم و دقیق، در آگاهی قرار نگه داشتن ذهن در هر لحظه و سرانجام پرهیز از سطحی نگری، معرفت حقیقی را بر انسان آشکار می‌شود.

۲-۲- پرورش عقل جزئی و تحصیلی: مولانا به شدت عقل استدلالی و جزئی را مورد انتقاد قرار می‌دهد اما همان را موهبتی الهی می‌داند که زمینه کشف و آشکار شدن عقل کلی است. از دیدگاه مولانا ماندن در حوزه عقل ابزاری، منجر به تمامیت خواهی و دگماتیسم می‌شود.

عقل جزوی، عقل استخراج نیست  
جز پذیرای فن و محتاج نیست (دفتر پنجم، ۳۸۰۹)  
در واقع عقل علمی و نظری نباید هدف غایی شود.

### اصول تربیت عقلانی

۱- اصل تفکر و تعقل: انسان موجودی است بواسطه نیروی عقل بر سایر جانداران برتری داده شده است لذا دایره امکاناتش بسیار وسیع است. او می‌تواند با نیروی خردورزی بر امیال غریزی و نفسانی خویش چیره شود و یا آنها را در چهارچوبی منطقی و معقول محدود کند در حالیکه حیوان از چنین امکانی برخوردار نیست. انسان نیز منهای عقل با سایر جانوران تفاوتی ندارد، همچنان که مولوی گفته است انسان چیزی جز اندیشه نیست.

۲- اصل پاکی و پالایش نفس: دلبستگی به لذت‌های مادی و زودگذر و سرسپردگی به آنها، مانع مهمی از نظر مولوی در رسیدن به هدف نهایی تربیت محسوب می‌شود. بندگی نفس را نمودن، به نابودی فضایل انسانی و آلودگی فطرت می‌انجامد. پالودن نفس از ذهن و دل، آزادی معنوی را به ارمغان می‌آورد.

نفس می‌خواهد که تا ویران کند خلق را گمراه و سرگردان کند (دفتر پنجم، ۷۳۹)

۳- اصل اختیار و آزادی اراده: این اصل که یکی از مهمترین اصول تربیتی به شمار می‌آید مولانا نیز بدان معتقد است. از دیدگاه وی، انسان صاحب اراده است.

است. برای رسیدن به این مرحله باید با ابزاری بجز عقل نظری و زیرک حرکت کرد. به اعتقاد مولانا عشق است که ملکوتی و ربوبی شدن آدمی را فراهم می‌کند.

برای فهمیدن عشق، باید عقل را قربانی کرد، مانند زنان مصری که با دیدن زیبایی یوسف، عقل را درباختند و دستها بریدند. مولانا برتری راه عشق را نسبت به عقل عیان می‌کند زیرا گاه خرد انسان تحقیق در امری را محال می‌داند، اما انسان عاشق با وجودیکه عقل او را از ادامه راه باز می‌دارد بی پروا حرکت می‌کند.

به فرمایش خداوندگار عشق و عرفان، حضرت مولانا جلال الدین، عشق مقوله‌ای نیست که بتوان آنرا توصیف و بیان کرد و همچون دریایی است که هر چه در آن پیش روی، هرگز به انتهای آن نخواهی رسید. اصولاً «بی زبان و تفسیر قلم» خود گویاتر است:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است

عاقبت ما را بدان سر رهبر است (۱/۱۱۱)

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن (۱/۱۱۲)

گر چه تفسیر زبان روشن‌گروست

لیک عشق، بی زبان روشن ترست (۱/۱۱۳)

در رابطه با پاسخ به سوال سه پژوهش (دلالت‌ها و آموزه‌های تربیتی مأخوذ از نظریات مولانا) این دلالت‌ها در قالب اهداف، اصول و روش ارائه خواهد شد.

۱- هدف بنیادین تربیت عقل: واصل شدن به عقل کل، قرب الی‌الله

از نظر مولانا، عقل کل اولین چیزی است که خداوند آفرید و سپس سایر سلسله مراتب هستی شکل گرفت. موجودات دیگر به ترتیب موجودیت خویش از نور عقل کل بهره مند می‌شوند. هر چند کل هستی برای انسان و در خدمت انسان است، زیرا خداوند او را بر تمام هستی برتری داده است. رسیدن به این مقام مشروط به طی کردن مراحل است که با تربیت پیوندی انکار ناپذیر دارد.

۲- هدف‌های واسطه‌ای تربیت عقلانی: این اهداف رسیدن به هدف‌های بنیادین را تسهیل می‌کند و در واقع پلی است که انسان را به ذات حقیقی خویش می‌رساند.

۱-۲- اندیشه ورزی و عمیق شدن در آفرینش: تفکر

۵- اصل نیاز به پیروی از راهنما و مربی: در مکتب تربیتی مولوی این اصل اهمیت ویژه‌ای دارد. به نظر او فرد باید بکوشد مربی شایسته و صالحی انتخاب کند. پیروی از دلیل راه از لغزیدن در سراشیبی ضلالت و افتادن در دامان وهم و اشتباه مصون می‌دارد. در نظام تعلیم و تربیت باید نسبت به انتخاب مربی کارآموده، شایسته و سالم توجه ویژه شود. منظور از سالم بودن به معنای سلامت فکری و روحی مربی است. به تعبیر قرآن «فی قلوبهم مرض» نباشد. سهل انگاری و بی توجهی به این نکته زیان‌های جبران ناپذیری خواهد داشت. چه بسا جریان تربیت را باشکست مواجه می‌کند.

۶- اصل خودکاوای و خودسنجی: تربیت امری مداوم است که مختص سن و یا محدود به چیز دیگری نیست. فرد یا مربی در هر موقعیت و جایگاهی می‌تواند خود را ارزشیابی کند و نسبت به کاستی‌ها و ضعف‌های خویش آگاهی یابد و بکوشد آنها را جبران کند. از دیدگاه مولانا انسان موجودی غافل است. این غفلت انسان در پیروی از نفس آزادتر می‌سازد. پس باید کوشید با خودکاوای مداوم از این امر پرهیز کرد.

۷- اصل مشورت و همفکری: این اصل با اصل انتخاب مربی و راهنمای شایسته نیز در ارتباط است. دوستی و همنشینی با خردمندان بر معرفت می‌افزاید.

مشورت، ادراک و هوشیاری دهد

عقل ها، مر عقل را یاری دهد (دفتر اول، ۱۰۴۳)

لوح حافظ، لوح محفوظی شود

عقل او از روح، محفوظی شود (دفتر اول، ۱۰۴۴)

۸- اصل اهمیت تجربه: مولوی در مثنوی از اهمیت تجربه و قضاوت ناشی از آن غافل نیست.

### روش‌های تربیت عقلانی

۱- روش پرسشگری فعال: پرسش کردن یکی از بهترین روش‌های تقویت نیروی عقل است. انسانی که در شناخت امور، کنجکاوی می‌نماید، اگر به حقیقت نرسید باز هم نباید آن را رها کند، باید از دانشمندان و انسان‌های کامل سوال کند، آن قدر به کار خویش ادامه دهد تا به مطلوب برسد، چنین انسانی کم کم عقل

همین قدر که انسانی بدنبال تربیت معنوی خویش است و استادی را جهت این کار انتخاب می‌کند دلیل محکمی بر این ادعاست. اساساً تربیت با میل و خواسته فرد ممکن می‌شود نه با زور و تهدید زیرا در آن صورت نمی‌توان نام تربیت بر آن نهاد.

۴- اصل مسئولیت‌پذیری: بر طبق آزادی اراده و اختیاری که انسان دارد مسئول اعمال و رفتار خویش نیز می‌باشد. مولانا در سراسر مثنوی این مسأله را یادآوری می‌کند زیرا انسان را مسئول اعمال نیک و بد خویش می‌داند. عدم باور به مسئول بودن انسان، هرگونه کوشش و تلاش در رسیدن به کمال را بی نتیجه می‌سازد. در فرایند تربیت، این اصل باید به گونه‌ای سازمان داده شود که توانایی پذیرش مسئولیت و پاسخگویی مربی در قبال کارهایی که انجام می‌دهد بخوبی پرورش یابد.

۴- اصل رعایت تفاوت‌های فردی در میزان درک و فهم: تفاوت‌های فردی و اختلاف و استعدادها و گوناگونی انسان‌ها از مسائل اساسی در تربیت است که بدون توجه به آن تربیت صحیح محقق نمی‌شود. مولوی در مثنوی بارها در قالب حکایات گوناگون این تفاوت‌ها اشاره می‌کند و عده‌ای را دارای عقل کاملتری می‌داند:

این تفاوت عقل‌ها را نیک دان

در مراتب از زمین تا آسمان (دفتر پنجم، ۴۵۹)

هست عقلی همچو قرص آفتاب

هست عقلی کمتر از زهره و شهاب (۵/۴۶۰)

هست عقلی چون چراغ سرخوشی

هست عقلی چون ستاره آتشی (۵/۴۶۱)

او حتی در کتاب مثنوی این نکته را رعایت کرده است، به صورتی که هر کس به اندازه فهم خویش از آن بهره می‌گیرد:

آنچه می‌گویم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست (دفتر سوم، ۲۰۹۸)

این اصل می‌گوید وقتی ظرفیت‌ها، استعدادها، قابلیت‌های افراد متفاوت است دیگر نمی‌توان نسخه‌ای واحد برای همه صادر کرد و از همه انتظار یکسان داشت بلکه باید به خاطر ظرفیت و استعداد هر فرد از او تکلیف خواست چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «لا یکلف الله نفساً إلا وسعها» خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی‌کند.

### بحث و نتیجه گیری

حاصل تجزیه و تحلیل دیدگاه مولانا درباره عقل، بویژه در کتاب مثنوی نشان داد که او نگاه چندگانه و متضادی به عقل دارد زیرا در بعضی ابیات، آن را ستایش کرده و در برخی دیگر آن را مورد نکوهش و تمسخر قرار داده است. برای جلوگیری از سردرگم ماندن و رفع تناقض و بد فهمی دیدگاه مولوی باید دانست که از نظر او عقل دارای مراتبی است

۱. عقل ستایش شده که در مثنوی با نام‌های عقل کل، عقل کلی، عقل وهبی، ایمانی، عقل شریف و یا هوش کلی آمده است. در حالت کلی مولانا تربیت وجودی و همه جانبه آدمی را در گرو آن دانسته، آن را از جنس عالم مجردات، علت برتری و سروری انسان بر کل هستی محسوب کرده است. او آن را مورد تحسین قرار می‌دهد زیرا جهان را حاصل یک اندیشه از عقل کل می‌داند. این نوع عقل همواره کمال حقیقی را مد نظر دارد. در واقع معاد اندیش و کمال طلب است که متعلق به عالم بالا و عرشی است که تلاش می‌کند انسان را متوجه آن جایگاه و اصل خویش نماید. مولانا این عقل را بیرون از تسلط نفس و حواس می‌داند. او همچون فیلسوف و حکیم یونان باستان، خرد معاد اندیش را راهنمایی می‌داند که توجه انسان را از جهان حسی و دیده شدنی یا عالم ناسوت، به جهان دیده شدنی اما حقیقی و عالم لاهوت و ملکوت بر می‌انگیزد. مولانا معتقد است که تا انسان از اسارت و وابستگی جهان ماده رها نشود فرصتی برای ظهور این خرد بوجود نمی‌آید. اگر چه مولانا عشق را برترین و بالاترین راه رسیدن به حقیقت و کمال می‌داند، اما همین عشق بدون معرفت درک نمی‌شود.

۲. عقل نکوهش شده که در مثنوی با نام‌های عقل جزیی، عقل معاش اندیش، هوش جزیی، عقل استدلالی، بحثی، مکسبی و ... است. بر عکس دسته اول، عقلی است که فکر آسایش و رفاه تن، کسب روزی و جمع آوری ثروت است. حتی در زمینه تحصیل و کسب علم و دانش نیز چنین هدفش رسیدن به جاه و مقام و سرآمد شدن در علوم ظاهری، سطحی و تقلیدی رایج در

خویش را تقویت کرده و برای فهم و درک امور بسیار مهم و دشوار آماده می‌شود. این روش از اصل تفکر و تعقل پیروی می‌کند.

۲- روش محبت و عشق ورزی: عشق مقوله‌ای است که مکتب فکری مولانا حول محور آن می‌چرخد. از نظر او تمام صفات رذیله و نامطلوب در برابر عشق و محبت خالق هستی رنگ می‌بازد. این روش حصول هدف بنیادین تربیت عقل را به میزان قابل توجهی تسهیل می‌کند. با توجه به دیدگاه عارفان، عشق ره صد ساله را یک شبه طی می‌کند.

۳- روش سیر و سلوک یا ریاضت نفس: تحمیل سختی و رنج بر نفس، آن را مطیع عقل می‌سازد در حالیکه عکس آن عقل را اسیر نفس می‌کند. بکارگیری این روش اصل پاکی و پالایش نفس را محقق می‌سازد.

۴- روش اطاعت و احترام به استاد یا مربی: با پذیرش اصل نیاز به پیروی از مربی کارآموده، ضروری است که احترام فی مابین مربی و متربی و رعایت حقوق هر دو تحقق گیرد.

۵- روش تحقیقی: با بکارگیری این روش، اصل خودکاوی و خود سنجی و اصل تجربه پذیری زودتر محقق می‌شود. به نظر مولانا عبور از دایره تقلید و سپس وارد شدن در علم تحقیقی، تکامل عقل و هویت تربیت عقلانی فرد را تثبیت می‌کند.

۶- روش مشاهده و مراقبه: مشاهده دقیق و عمیق، انسان را فراتر از ظواهر پدیده‌ها و امور می‌برد. مشاهده صرفاً دیدن با چشم ظاهری نیست بلکه بررسی و تأمل در فرجام هستی و امور مربوط به آن است.

۷- روش انزوا و خلوت گزینی: مولانا معتقد است گاهی لازم است. انسان خلوتی با خود داشته باشد و از این روش راهی به سوی درون خویش باز کند. با سفر به دنیای درون و تفکر در حالات درونی خویش و رعایت آداب مربوط به خلوت نشینی که شامل سکوت، پرهیز غذایی و ترک بسیاری از عادات، اسرار و ناگفته‌های بسیاری آشکار می‌شود و نور معرفت بر دل آدمی تابیده می‌شود.

از مفروضات فلسفی و آموزه‌های تربیتی فیلسوفان و اندیشمندان بایستی بدان توجه داشت این است که بسیاری از آنان درباره تعلیم و تربیت نظرات صریحی ارائه داده اند که می‌توان عین این دیدگاه‌ها را ارائه کرد، در حالی که برخی دیگر از فیلسوفان درباره تعلیم و تربیت و عناصر آن مطالب مستقیمی ارائه نکرده اند. بنابراین هنگام بحث و گفتگو راجع به نظر آنان درباره تعلیم و تربیت، باید مطالب مورد نظر را از دیدگاه‌های آنان استخراج کرد [۳]. بر همین اساس در این مقاله، دلالت‌های تربیتی بصورت تلویحی از افکار و اندیشه‌های مولانا، موجود در مثنوی انتزاع شد. در استنباط از این اندیشه‌ها مهمترین نتیجه‌ای که حاصل شد، توجه و تأکید مولانا به رسیدن و شناخت عقل کلی است که با هدایت این عقل، تربیت انسان کامل صورت حقیقت خواهد گرفت. گام‌های بعدی در تعلیم و تربیت منوط به این هدف است. رسیدن و نزدیکی به خداوند و یا به نوعی خدامحوری در زندگی، همبستگی و وحدت خاصی با شباهت عقل کل دارد به طوری که نمی‌توان تمایزی مابین این دو قائل شد، لذا این دو به عنوان هدف غایی و بنیادین تربیت عقلانی از منظر مولانا قرار گرفت. اصول برگرفته از اهداف و افکار مولانا، گویای این نکته است که توجه به درون و در نظر گرفتن استعداد و توانایی‌های افراد از جمله قضایایی است که اهمیت ویژه‌ای دارد. تنظیم برنامه‌هایی که انعطاف لازم در تغییرات را داشته باشند توسط نظام تعلیم و تربیت می‌تواند بستر مناسبی را برای تحقق اهداف فوق فراهم کند.

از جمله این زمینه‌ها که می‌تواند در اجرای اندیشه‌های مولانا مفید باشد می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

پرهیز از ایجاد فضای رقابت و چشم و همچشمی در فرایند آموزشی و تربیتی، بویژه آموزشی. در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی، پرورش روح همدلی و همیاری در بین دانش آموزان، پرورش قوه نقد و داوری بدور از شتابزدگی و پیش‌نگری، فراهم کردن فرصت‌هایی برای فعالیت‌های آزادانه اما هدف دار در محیط‌های آموزشی

جامعه است. بدان وسیله نان خویش را که از نیازهای اولیه می‌باشد، بدست می‌آورد.

۳. عقل مطلوب مولوی، که نقش و تأثیر مهمی در تربیت دارد، راهنمای حقیقی و درونی است که تربیت انسان را وجهه همت و تلاش خویش قرار می‌دهد. این عقلی است که در صورتی با مربی کامل و انسان ساز همراه گردد و تحت ارشاد قرار گیرد، انسان را به کمال اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی و سایر جنبه‌های دیگر تربیت روح و جسم می‌رساند. این عقل در واقع تعدیل کننده تصمیماتی است که انسان با نفس اماره خویش می‌گیرد و آنها را به حالت تعلیق در می‌آورد و مانع اجرای آنها می‌شود مایل نیست روح مجرد و گوهر گرانمای انسان در ظواهر فریبنده دنیای مادی به بوتاه فراموشی سپرده شود.

۴. در نظام تعلیم و تربیت، معلمان و مربیان کارآموده و برخوردار از تفکر انتقادی می‌توانند انسان‌های مورد نظر مولانا را تربیت کنند. انسانی که هر لحظه خود را می‌سنجد، می‌کاود و کاستی‌های خویش را بازایی می‌کند و در تمام مراحل هستی خود از رسیدن به هدف غایی یعنی قرب الی‌الله باز نمی‌ماند.

۵. بدین ترتیب دلالت‌های تربیتی که از نظرات مولانا استنتاج شد در چهارچوب اهداف، اصول و روش تدوین شد. اهداف تربیت عقلانی عبارتند از: حصول به عقل کل و نزدیکی به خدا (هدف بنیادین تربیت عقل) اندیشه ورزی و عمیق شدن در آفرینش، پرورش عقل جزئی و تحصیلی (هدف‌های واسطه‌ای)

اصول تربیت عقلانی عبارتند از: اصل تفکر و تعقل، پاک‌ی و پالایش نفس، اختیار و آزادی اراده، مسئولیت‌پذیری، رعایت تفاوت‌های فردی در میزان درک و فهم، نیاز به پیروی از راهنما و مربی، خودکاوی و خودسنجی، مشورت و همفکری، اصل اهمیت تجربه.

و روش‌های تربیتی منتج از آن عبارتند از: روش پرسشگری فعال، محبت و عشق ورزی، سیر و سلوک یا ریاضت نفس، اطاعت و احترام به استاد یا مربی، روش تحقیقی، مشاهده و مراقبه، روش انزوا و خلوت‌گزینی.

نکته مهمی که در بررسی دلالت‌های تربیتی مأخوذ

[۹] رزمجو، هاشم (۱۳۶۸) انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر

[۱۰] عطار، فرید الدین (۱۳۷۴) منطق الطیر با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات نگاه

[۱۱] رازی، نجم الدین (۱۳۵۲) رساله عشق و عقل به تصحیح تقی تفضلی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب

[۱۲] مولوی، جلال الدین (۱۳۸۶) فیه ما فیه با تلخیص، مقدمه و شرح محیی الدین الهی قمشه ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

[۱۳] نیکلسن، رینولد (۱۳۷۴) شرح مثنوی معنوی مولوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

[۱۴] درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی (۱۳۸۶) پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، انتشارات سمت

[۱۵] خرماشاهی، بهاء الدین، مختاری، سیامک (۱۳۸۶) قرآن و مثنوی، تهران، انتشارات قطره

[۱۶] سجادی، مهدی (۱۳۸۲)، قرابتها و پارادکسهای ممکن بین آموزه‌های تربیتی مولوی و پست مدرنیسم، مجله نامه مفید، شماره سی و شش،

[۱۷] سجادی، نرگس (۱۳۸۸)، بازخوانی برخی از آرای تربیتی مولانا و پیش فرض‌های فلسفی آن، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، شماره بیست و نه

[۱۸] جعفری، محمد تقی (۱۳۸۲) تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین مولوی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، انتشارات اندیشه اسلامی

[۱۹] فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۶) شرح مثنوی شریف، جلد دوم، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات زوار

[۲۰] زمانی، کریم (۱۳۸۶) شرح مثنوی معنوی، تهران انتشارات اطلاعات

[۲۱] علم الهدی، جمیله (۱۳۷۵)، بررسی اندیشه تعالی، بعنوان هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا و کارل یاسپرس، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران دانشگاه تربیت مدرس

[۲۲] شجری، رضا (۱۳۸۶)، ستایش و نکوهش عقل در مثنوی، مجله پژوهش‌های ادبی، دانشگاه کاشان، شماره ۳۶، پاییز

و ایجاد فضای سالم آمیخته با شادی و نشاط و فعالیت و پویایی گروهی.

نتایج پژوهش‌های انجام شده در راستای این پژوهش، یافته‌های بدست آمده را تأیید می‌کند؛ به عنوان مثال سجادی در تبیین قرابت‌ها و پارادکس‌های ممکن بین آموزه‌های تربیتی مولوی و پست مدرنیسم، ضمن بیان این نکته که از نظر مولانا عقل دارای مراتب است تربیت را از دیدگاه او مستلزم عقل ورزی می‌داند و عقلانیت را دارای مقام راهبری و پیشوایی. سجادیه نیز یکی از مهمترین اهداف غایی در مکتب مولانا را دستیابی به اکسیر عشق خوانده و غایت تربیت و نهایت زندگی را حرکت به سوی خداوند می‌داند. شجری تمایز میان عقل جزئی را با عقل کلی از دیدگاه مولانا را مورد تأکید و تأیید قرار داده است.

## منابع

[۱] فرشاد، محسن (۱۳۸۰) اندیشه‌های کوانتومی مولانا، چاپ اول، تهران، انتشارات جامعه

[۲] تهرانیان، جواد (۱۳۷۹) سماع، نور نور نور، چاپ اول، تهران، انتشارات فراروان

[۳] جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره (۱۳۸۴) رویکردهای فلسفه اسلامی به نفس و دلالت‌های تربیتی آن، مجله نامه انسان شناسی، سال چهارم، شماره هفتم

[۴] رفیعی، بهروز (۱۳۷۸) کتابشناسی توصیفی و موضوعی تعلیم و تربیت، تهران، انتشارات بین المللی الهدی

[۵] شمیم، آن ماری (۱۳۸۰) من بادم و تو آتش، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات توس

[۶] نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۸۴) بیداری از خواب دگماتیسم، تهران، انتشارات طهوری

[۷] زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) ارزش میراث صوفیه، تهران، انتشارات امیرکبیر

[۸] گوهرین، صادق (۱۳۸۲) شرح اصطلاحات تصوف، جلد هفتم و هشتم، تهران، انتشارات زوار